

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در اثبات این مطلب است که بر صبیّ قبل البلوغ حج واجب نیست. بیان شد که برای اثبات این مطلب، هم اجماع و هم روایات عامه داریم (که خود روایات عامه، به نظر ما دو دسته شده‌اند؛ یکی روایات «رفع القلم عن ثلاثه» و دیگری روایت «جری القلم») و هم روایات خاصّه داریم که دو تا از این روایات خاصه در بحث گذشته خوانده شد. یکی از این روایات، موثقه اسحاق بن عمار است. در جلسه گذشته گفتیم که «اسحاق بن عمار کان فطحياً»، امّا ثقه و مورد وثوق است. مناسب دیدم در این جلسه، مختصری این بحث رجالی را داشته باشیم. لذا این عنوان را باید مطرح کنیم که اسحاق بن عمار کیست؟

بررسی اسحاق بن عمار

در مجموع، یک اسحاق بن عمار بن حیّان داریم، یک اسحاق بن عمار ساباطی و یک عمار بن موسی ساباطی داریم. با مراجعه به کتب رجال، اخبار و سند روایات، در می‌یابیم که با سه عنوان مواجه هستیم. مسلماً عمار بن موسی ساباطی یک شخص جدایی است و عنوان جدایی دارد، منتهی بحث در این است که آیا اسحاق بن عمار بن حیّان با اسحاق بن عمار ساباطی دو نفرند یا یک نفر؟

ما در روایات، اسحاق بن عمار به نحو مطلق داریم که روایات زیادی از او نقل می‌شود، اما حتی یک روایت با عنوان اسحاق بن عمار ساباطی نداریم. بله، عمّار بن موسی ساباطی یا عمار ساباطی داریم، ولی روایتی که بگوید «عن اسحاق بن عمار ساباطی» اصلاً نداریم.

دیدگاه نجاشی (قدّس سرّه) درباره اسحاق بن عمار

وقتی به کتب متقدمین از رجالین مراجعه می‌کنیم، در آنجا اسحاق بن عمار بن حیّان داریم. مثلاً نجاشی این‌طور می‌گوید: «اسحاق بن عمار بن حیّان مولی بنی تغلب ابو یعقوب صیرفی»؛ از طایفه بنی تغلب است، کنیه‌اش ابو یعقوب است و حرفه‌اش صیرفی (یعنی صرّاف بوده)، «شیخ من اصحابنا»؛ از اصحاب امامیه است که این عبارت، بدین معناست که فطحی نیست، بلکه اثنی عشری است. بعد می‌گوید: «ثقه و اخوته یونس، یوسف، قیس و اسماعیل»؛ بعد می‌گوید موثق هم می‌باشد و چهار برادر نیز برای او ذکر می‌کند.

در اینجا اگر درباره اسحاق بن عمار بگوئیم فطحی است، روایت موثقه می‌شود، اما اگر بگوئیم امامی است، روایت صحیحه

می‌شود. عنوان دومی که نجاشی درباره اسحاق بن عمار به کار می‌برد، می‌گوید: «و هو فی بیتِ کبیر من الشیعه و ابنا اخیه علی بن اسماعیل و بشر بن اسماعیل، کانا من وجوه من روی الحدیث»؛ دو پسر برادرش اسماعیل، به نام‌های علی و بشر، از وجوه روایات هستند؛ یعنی خود اسحاق، برادرش، بچه‌های برادرش، در بیت بزرگی از شیعه هستند.

در ادامه می‌نویسد: «روی عن الصادق و الکاظم (علیهما السلام)»؛ از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) روایت نقل می‌کند. نجاشی می‌گوید این مطلب را، احمد بن محمد بن در رجال خود نقل کرده است. «له کتاب نوادر یرویه عنه عدّة من اصحابنا»، و بعد طریق خود را به احمد بن محمد بن سعید نقل می‌کند.^[1]

دیدگاه شیخ طوسی (قدّس سرّه) در رجال و کشی (قدّس سرّه)

شیخ طوسی (قدّس سرّه) در رجال خود، در ضمن اصحابی که از امام صادق (علیه السلام) روایت نقل می‌کنند، می‌گوید: «اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی»^[2]، اما در اصحاب امام کاظم (علیه السلام) که می‌رسد فقط می‌گوید: «اسحاق بن عمار» و صیرفی‌اش را نمی‌آورد، «ثقة له کتاب»^[3].

کشی (قدّس سرّه)، عنوان اسحاق بن عمار را می‌آورد و بعد می‌گوید او از راویان است، از چه کسانی نقل می‌کند و این روایت صحیح را نیز آورده است:

روایت اول: «کان ابو عبدالله (علیه السلام) إذا رأى اسحاق بن عمار و اسماعیل بن عمار، قال و قد یجمعهما لأقوامٍ یعنی الدنیا و الآخرة»^[4]؛ وقتی امام صادق (علیه السلام) این دو برادر را می‌دید، این دو را مدح کرده و می‌فرمود خدا دنیا و آخرت را به اینها داده است؛ زیرا این دو وضع مالی خوبی داشتند و صراف بودند و انسان‌های بسیار متدینی هم بودند.

حال اگر این دو، فطحی باشند، مدح امام صادق (علیه السلام) نسبت به این دو، بی‌معناست؛ یعنی اگر امام (علیه السلام) می‌داند که اینها بعداً انحراف پیدا کرده و فطحی می‌شوند (هر چند بعد از امام کاظم (علیه السلام) فطحی شوند)، دیگر این مدح برای این دو بی‌معناست؛ چرا که ممکن است دنیای این دو خوب باشد، اما دیگر آخرت خوبی ندارند.

روایت دوم: کشی (قدّس سرّه) باز روایت دیگری درباره اسحاق بن عمار نقل کرده و می‌گوید اسحاق بن عمار نزد امام کاظم (علیه السلام) بود. مردی از شیعیان داخل شد امام (علیه السلام) به او فرمودند: «جَدِّ التَّوْبَةِ أَوْ أَحْدَثَ عِبَادَةً فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَجْلِكَ إِلَّا شَهْرٌ»؛ توبه کن و عبادات را مجدداً انجام بده، یک ماه از عمر تو بیشتر باقی نمانده است. اسحاق می‌گوید: «فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَآعْبَاهُ كَأَنَّهُ يُخْبِرُنَا أَنَّهُ يَعْلَمُ أَجَالَ شَيْعَتِهِ أَوْ قَالَ أَجَالَنَا، قَالَ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ مُغْضَبًا»؛ پیش خودم گفتم گویا امام اجل ما را هم می‌داند!

امام (علیه السلام) با عصبانیت به من نگاه کرد و فرمود: «فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ! وَ قَدْ كَانَ الْهَجْرِيُّ مُسْتَضْعَفًا وَ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَآيَا وَ الْإِمَامُ أَوَّلَى بِذَلِكَ مِنْ رُشِيدِ الْهَجْرِيِّ، يَا إِسْحَاقُ أَمَا إِنَّهُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ سَنَتَانِ، أَمَا إِنَّهُ يَتَشَتَّى أَهْلُ بَيْتِكَ تَشَتُّنًا قَبِيحًا»^[5]؛ ای اسحاق! چه چیزی را انکار می‌کنی؟ رشید هجری غیر شیعه بود و نزد او، علم منایا بود و حال آن که امام به این مقام، اولی است. ای اسحاق! بدان که از عمر تو دو سال بیشتر باقی نمانده است، اهل بیت تو پراکنده و فقیر می‌شوند.

روایت سوم: در روایت دیگری مرحوم کشی از اسحاق بن عمار نقل می‌کند که می‌گوید اموال بسیار زیاد شده بود و یک کسی را گذاشتم که وقتی فقرای شیعه می‌آیند، آنها را رد کند. بعد خدمت امام صادق (علیه السلام) در مکه رسیدم. حضرت به من نگاه تندی کردند. به ایشان عرض کردم چرا حالت شما نسبت به من تغییر کرده؟ فرمود برای آن تغییری که تو نسبت به مؤمنین و

فقرا دادی. اسحاق می‌گوید: به خدا قسم! برای این بود که مشهور نشوم و خواستم این عنوان در من پیدا نشود.

بعد امام (علیه السلام) فرمود: «يَا إِسْحَاقُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا بَيْنَ إِبْهَامَيْهِمَا مِائَةُ رَحْمَةٍ، تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ مِنْهَا لِأَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»؛ ای اسحاق! آیا نمی‌دانی وقتی دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کنند و با یکدیگر دست بدهند، خدا بین دو انگشت ابهام این دو مؤمن، صد رحمت نازل می‌کند که نود و نه رحمت، از آن کسی است که نسبت به رفیقش محبت بیشتری دارد.

«فَإِذَا اعْتَنَقَا عَمَرَتُهُمَا الرَّحْمَةُ، فَإِذَا التَّمَا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ قِيلَ لَهُمَا غُفِرَ لَكُمَا»؛ وقتی معانقه می‌کنند، خدا هر دو را در رحمت فرو می‌برد، وقتی اعتناق پیدا می‌کنند و یک مقداری درنگ می‌کنند، خدا گناهان هر دوی اینها را می‌بخشد. روایت ادامه دارد که بسیار جالب است.

امام (علیه السلام) در پایان به اسحاق می‌فرماید اسحاق از خدا طوری بترس که گویا خدا را می‌بینی، اگر شک کنی در این که خدا تو را می‌بیند، کفر به خدا ورزیدی، اگر یقین کنی خدا تو را می‌بیند و باز معصیت کنی، او را در حدّ «اهون الناظرین» دانستی که این از کفر هم بالاتر می‌شود؛ یعنی گاهی اوقات انسان از یک بچه خجالت می‌کشد و در حضور او عمل قبیحی انجام نمی‌دهد، ولی می‌داند که خدا او را می‌بیند، وقتی گناه کرد، معنایش این است که خدا را از این بچه هم پائین‌تر آورده است. اسحاق به امام (علیه السلام) می‌گوید من این مرض را گرفتار شدم و امام، دعایی به او یاد می‌دهند.^[6]

برقی نام اسحاق بن عمار را در زمره اصحاب امام صادق (علیه السلام) قرار داده و می‌گوید: «اسحاق بن عمار الصیرفی مولی بنی تغلب کوفی»^[7] و گاهی اوقات در ضمن اصحاب امام کاظم (علیه السلام) او را قرار داده است.

دیدگاه شیخ طوسی (قدس سرّه) در الفهرست

در هیچ یک از این کتب رجالی، نامی از اسحاق بن عمار ساباطی نمی‌بینید، تنها جایی که وجود دارد، در الفهرست شیخ طوسی (قدس سرّه) است. ایشان در این کتاب می‌گوید: «اسحاق بن عمار ساباطی له اصل و كان فطحياً إلا أنه ثقة و اصله معتمدٌ علیه روی عنه ابن ابی عمیر»^[8].

حال باید دید که آیا دو اسحاق بن عمار داریم؟ یک اسحاق بن عمار حیّان (که صیرفی و شیعه است) و یکی اسحاق بن عمار بن موسی ساباطی فطحی (که ساباط از قُرّای مدائن است). البته در میان ساباطی‌ها (آن‌گونه که تاریخ نقل می‌کند)، هیچ کدام صراف نبوده‌اند. بعد اگر گفتیم دو تا هستند، آن‌گاه باید بگوئیم هم «اسحاق بن عمار بن حیّان له کتاب» و هم «اسحاق بن عمار ساباطی له اصل»؟

دیدگاه سید بحر العلوم (قدس سرّه)

مرحوم سید بحر العلوم در کتاب فوائد الرجالیه (که از کتاب‌هایی است که طلبه باید در بحث رجال به آن مراجعه کنند)، در جلد اول، درباره آل حیّان تغلبی سخن می‌گوید. نکته مهم آن است که وقتی انسان برخورد امام صادق (علیه السلام) را نسبت به آل حیّان می‌بیند، متوجه می‌شود که ایشان چه جایگاهی در نزد امام صادق (علیه السلام) داشتند، به گونه‌ای که حضرت آن حدیث صحیفه را که اسامی ائمه (علیهم السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا حضرت حجت (علیه السلام) همه را به اینها نشان داده است.

مرحوم سید بحر العلوم می‌گوید: «أما اسحاق فالكلام فيه طويلٌ و الوهم فيه وقع من جليلٍ بعد جليلٍ»؛ می‌گوید خیلی‌ها از بزرگی بعد بزرگی در مورد اسحاق بن عمار، به اشتباه افتادند. ایشان کلام نجاشی و کلام شیخ طوسی (قدّس سرّه) در الفهرست را نقل می‌کند.

قول اول: سید می‌گوید علامه حلی، ابن داود و بعدی‌ها، حکم کردند به این که این دو یکی هستند و مراد، اسحاق بن عمار بن حیان ساباطی فطحی است.

مرحوم علامه در القسم الثانی از کتاب الخلاصه می‌گوید: «اسحاق بن عمار بن حیان مولى بنی تغلب ابو یعقوب الصیرفی کان شیخاً فی اصحابنا روی عن الصادق (علیه السلام) و کان فطحياً»؛ یعنی همان مطلب شیخ طوسی (قدّس سرّه) را به عبارت نجاشی اضافه کرده، و در آخر می‌گوید: «و الاولی عندی التوقف فیما ینفرد به»، بعد از علامه، ابن داود از او تبعیت کرده؛ یعنی ابن داود هم گفته اسحاق بن عمار بن حیان همان ساباطی فطحی است.

قبل از علامه و ابن داود، سید بن طاوس کتابی دارد به نام «حل الاشکال فی معرفة الرجال»، که مؤلف آن احمد بن موسی بن طاوس (متوفای 673 که برادر سید بن طاوس صاحب اقبال) است. سید در حل الاشکال فی معرفة الرجال آمده آنچه در این کتب خمسہ رجالی است (نجاشی، فهرست و رجال شیخ، رجال ابن غضائری، کشّی) را آورده و اخبار را متناً و سنداً تهذیب کرده و در ضمن این کتاب آورده است (صاحب معالم وقتی به این کتاب سید دست پیدا کرد و دید در شُرّف تلف شدن قرار دارد، از این کتاب آنچه را که سیّد آورده نقل کرد و نام آن را تحریر طاووسی نهاد)^[9]. مرحوم سید نیز در این کتاب گفته است که اسحاق بن عمار بن حیان، همان ساباطی فطحی است.

بنابراین، قول اول آن است که بگوییم این دو یکی هستند و همان اسحاق بن عمار فطحی است.

قول دوم: که مرحوم بحر العلوم نقل می‌کند آن که جماعتی از متأخرین قائل شده‌اند که اینها دو نفر هستند که یکی کوفی است و دیگری ساباطی، یکی صیرفی است و دیگری غیر صیرفی، یکی از اصحاب امامیه است و دیگری فطحی، یکی کتاب دارد و دیگری اصل. بحر العلوم می‌گوید اگر در کتاب رجال گفتند: «له کتاب» یا گفتند: «له اصل»، بین این دو فرق است (البته مرحوم تستری بعداً این سخن را رد می‌کند)، درباره اسحاق بن عمار بن حیان گفتند: «له کتاب»، اما درباره «اسحاق عمار ساباطی» گفتند: «له اصل».

راوی از اسحاق بن عمار بن حیان، غیاث بن کلّوب است، اما راوی از دیگری ابن ابی عمیر است. اینها فرقه‌هایی است که بین این دو وجود دارد. کشّی، برقی، خود شیخ طوسی (قدّس سرّه) در رجال، اسحاق بن عمار حیان را آوردند، ولی اسمی از اسحاق بن عمار ساباطی نیاوردند. شیخ در الفهرست فقط اسحاق بن عمار ساباطی را آورده و اسمی از اسحاق بن عمار حیان نیاورده است.

اول کسی که گفته اینها دو نفرند، شیخ بهایی (قدّس سرّه) در کتاب مشرق الشمسین است (مباحث رجالی شیخ بهایی در حاشیه بر خلاصه علامه است به نام مشرق الشمسین)، در آنجا شیخ بهایی (قدّس سرّه) می‌گوید اینها دو نفر هستند. ایشان می‌فرماید: «هذا وهم من المصنف (در ردّ بر مرحوم علامه در خلاصه می‌گوید؛ چرا که علامه می‌گوید اینها یک نفر هستند)، و قد اقتفی اثره ابن داود و الحقّ أن المذكور فی کلام النجاشی (یعنی اسحاق بن عمار بن حیان در کلام نجاشی که می‌گوید) امامی ثقة و المذكور فی الفهرست فطحی ثقة»^[10]، شیخ بهایی می‌گوید آن امامی است و این فطحی است، البته هر دو موثق‌اند.

بعد شیخ بهایی می‌گوید: «و هذا مما لا یشتهه علی من له أدنی مسکه إذا تتبع الکلامین المذكورین»؛ می‌گوید اگر کسی یک کمی

توجه و التفات داشته باشد (یعنی هم کلام نجاشی را ببیند و هم کلام شیخ در الفهرست)، می‌فهمد که اینها دو نفر هستند. بعد از شیخ بهائی، شاگردش فیض کاشانی در وافی، مرحوم بحرانی در لؤلؤ البحرین، قهپائی در مجمع الرجال، و همچنین مثل مرحوم مجلسی اول در روضة المتقین، همین نظریه را پذیرفتند که اینها دو نفر هستند؛ یکی اسحاق بن عمار بن حیان و یکی اسحاق بن عمار ساباطی.^[11]

جمع‌بندی بحث

اگر اسحاق بن عمار حیان در سند روایت باشد، روایت صحیح می‌شود و اگر اسحاق بن عمار ساباطی باشد، روایت موثق می‌شود، طبق قول علامه و ابن داود وقتی می‌گوئیم اینها یکی هستند، دیگر بحثی وجود ندارد؛ چرا که می‌گویند یکی هستند و موثق هم هست، اما طبق قول شیخ بهائی و پیروان ایشان، می‌گوئیم از کجا بفهمیم این اسحاق بن عمار بن حیان است یا اسحاق بن عمار ساباطی؟ اگر در یک روایت به نحو مطلق می‌آید اسحاق بن عمار، از کجا بفهمیم کدام یک از اینهاست؟ ایشان راه‌هایی را ارائه دادند؛

1) یکی این است که بگوئیم این روایت موقوف می‌شود و ما توقف می‌کنیم در روایت.

2) راه دیگر آن است که نتیجه تابع اخس مقدمتین است؛ یعنی اگر ابن حیان باشد، روایت صحیح می‌شود و اگر ساباطی باشد روایت موثق می‌شود. می‌گوئیم روایت موثق است.

3) راه سوم گفتند حتماً این ابن حیان است؛ یعنی هر جا روایتی بود از اسحاق بن عمار، شما روایت را حمل کنید بر عمار بن حیان و امامی. کسانی که فائلند اینها دو نفرند، سؤال پیش می‌آید که آیا این دو در یک زمان بودند؟ می‌گویند بله، در یک زمان بودند. طبقه‌شان از طبقات رجال هم یکی است، منتهی می‌گویند اسحاق بن عمار حیان امامی بوده و با امام صادق و امام کاظم ((علیهما السلام)) نیز ملاقات داشته، اما اسحاق بن عمار ساباطی در همان زمان بوده، ولی با خود امام علیه السلام ملاقات نداشته است.

4) راه چهارم گفتند اگر راوی از اسحاق بن عمار، صفوان باشد، اسحاق بن عمار بن حیان است، اما اگر ابن ابی عمیر نقل کند، اسحاق بن عمار ساباطی است.

یک قول سوم را خود بحر العلوم مطرح می‌کند که در جلسه آینده مطرح خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «إسحاق بن عمار بن حیان مولى بني تغلب أبو يعقوب الصيرفي شيخ من أصحابنا، ثقة، وإخوته يونس و يوسف و قيس و إسماعيل، و هو في بيت كبير من الشيعة، و ابنا أخيه علي بن إسماعيل و بشر بن إسماعيل كانا من وجوه من روى الحديث. روى إسحاق عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام، ذكر ذلك أحمد بن محمد بن سعيد في رجاله. له كتاب نوادر، يرويه عنه عدة من أصحابنا. أخبرنا محمد بن علي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا سعد عن محمد بن الحسين، قال: حدثنا غياث بن كلوب بن قيس البجلي عن إسحاق به.» رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفی الشيعة؛ ص: 71، شماره 169.

[2] □ رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص: 162، شماره 1831.

[3] رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص: 331، شماره 4924.

[4] «في إسحاق و إسماعيل ابني عمار؛ محمد بن مسعود، قال حدثني محمد بن نصير، قال حدثني محمد بن عيسى، عن زياد القندي، قال، كان أبو عبد الله (عليه السلام) إذا رأى إسحاق بن عمار و إسماعيل بن عمار، قال: و قد يجمعهما الأقوام، يعني الدنيا و الآخرة.» رجال الكشي، ص: 402، ح 752.

[5] «نصر بن الصبّاح، قال حدثني سجادة، قال حدثنا محمد بن وضّاح، عن إسحاق بن عمار، قال، كنت عند أبي الحسن (عليه السلام) جالسا حتى دخل عليه رجل من الشيعة، فقال له يا فلان جدد التوبة أو أحدث عبادة فإنه لم يبق من أجلك إلا شهر، قال إسحاق، فقلت في نفسي و عجباه كأنه يخبرنا أنه يعلم آجال شيعته أو قال آجالنا، قال، فالتفت إلي مغضبا، فقال: يا إسحاق و ما تنكر من ذلك! و قد كان الهجري مستضعفا و كان عنده علم المنايا و الإمام أولى بذلك من رشيد الهجري، يا إسحاق أما إنه قد بقي من عمرك سنتان، أما إنه يتسنت أهل بيتك تستتأ قبيحا و يفلس عيالكا إفلاسا شديدا.» رجال الكشي، ص: 409، ح 768.

[6] «جعفر بن معروف، قال حدثني أبو الحسين الرازي، قال حدثني إسماعيل بن مهران، قال حدثني محمد بن سليمان الديلمي، قال قال، إسحاق بن عمار، لما كثر مالي أجلس على بابي بوابا يرد عني فقراء الشيعة، قال، فخرجت إلى مكة في تلك السنة فسلمت على أبي عبد الله (عليه السلام)، فرد علي بوجه قاطب غير مسرور، فقلت جعلت فداك ما الذي غير حالي عندك قال: الذي غيرك للمؤمنين، قلت: جعلت فداك و الله إني لأعلم أنهم على دين الله، و لكن خشيت الشهرة على نفسي، قال: يا إسحاق أما علمت أن المؤمنين إذا التقوا فتصافحا بين إبهاميهما مائة رحمة، تسعة و تسعون منها لأشدهما حبا لصاحبه، فإذا اعتنقا غمرتاهما الرحمة، فإذا التتما لا يريدان بذلك إلا وجه الله قيل لهما غفر لكم، فإذا جلسا يتساءلان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا عنهما فإن لهما سرا و قد ستره الله عليهما، قلت جعلت فداك و تسمع الحفظة قولهما و لا تكتبه! و قد قال الله عز و جل: ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد، قال فنكس رأسه طويلا ثم رفعه و قد فاضت دموعه على لحيته و هو يقول: يا إسحاق إن كانت الحفظة لا تسمعه و لا تكتبه فقد يسمعه و يعلمه الذي يعلم السر و أخفى، يا إسحاق فخف الله كأنك تراه فإن شككت في أنه يراك فقد كفرت، و إن أيقنت أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته في حد أهون الناظرين إليك.» رجال الكشي، ص: 410-409، ح 769.

[7] رجال البرقي - الطبقات، ص: 28.

[8] الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص: 15، شماره 52.

[9] «و لما ظفر (صاحب المعالم) بهذا الكتاب للسيد ابن طاوس، و رآه مشرفا على التلف فانزع منه ما حرره السيد ابن طاوس، و وزعه في ابواب كتابه هذا من خصوص (كتاب الاختيار من كتاب الكشي) و سماء ب (التحرير الطاوسي).» الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج 1، ص: 305.

[10] مشرق الشمسين و إكسیر السعادتین مع تعليقات الخواجوي، ص: 95.

[11] «و من ثم ذهب جماعة من المتأخرين الى أن اسحاق بن عمار اثنان: أحدهما - اسحاق بن عمار بن حيان الكوفي التغلبي الصيرفي، و الآخر - اسحاق ابن عمار الساباطي: و الاول ثقة من اصحابنا - كما قاله النجاشي «1» و الثاني فطحى موثق - كما قاله الشيخ «2». و مما يشير الى المغايرة: اختلافهما في المذهب، و نسبة الكتاب الى الاول، و الأصل الى الثاني، و هما متغايران في اصطلاح علماء الرجال، كما يدل عليه كلام الشيخ في اول (الفهرست) «3» و غيره و أن الراوي عن الأول غياث بن كلوب، و عن الثاني ابن ابي عمير. و كذا ما قاله الشيخ في أصحاب الكاظم عليه السلام من كتاب الرجال: «ان اسحاق بن عمار ثقة له كتاب» «4» فان الظاهر: ان هذا هو ابن حيان الذي ذكره النجاشي، وعده من أصحابنا، و أثبت له كتابا. و الذي في (الفهرست): هو الساباطي صاحب الاصل. و أول من تنبه للمغايرة و حكم بالاشتراك في هذا الاسم: شيخنا المحقق البهائي - رحمه الله - فانه قال - في حاشية الخلاصة عند ذكر عبارته المتقدمة - : «هذا وهم من المصنف. و قد اقتفى اثره ابن داود» «1» و الحق: أن المذكور في كلام النجاشي «امامي ثقة» «2» و المذكور في فهرست الشيخ: «فطحى ثقة» «3». و هذا مما لا يشتبه على من له ادنى مسكة، اذا تتبع الكلامين المذكورين». و قال - في مقدمات مشرق الشمسين - : «... قد يكون الرجل متعددا فيظن أنه واحد، كما اتفق ذلك للعلامة - رحمه الله - في اسحاق بن عمار، فانه مشترك بين اثنين: أحدهما - من اصحابنا، و الآخر - فطحى، كما يظهر للمتأمل». و تبعه على ذلك تلامذته المحدثون المحققون: الفاضل القاساني صاحب الوافي «1» و الشيخ الفقيه علي بن سليمان البحراني «2» و المولى البدر التقي شارح الفقيه «1» و بعدهم: الفاضل البازل عنايته في هذا الفن: عناية الله ابن شرف

الدين علي بن محمود القهبائي - صاحب كتاب مجمع الرجال و الشيخ المولى أبو الحسن الشريف العاملي «2» - في حواشي هذا الكتاب - و جماعة من مشايخنا المحققين، رضوان الله عليهم أجمعين.» الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج1، ص: 311 - 306.